

Exchanging Labor by Sale in Imami Jurisprudence

*Siamak Jafarzadeh**
*Seïed Salman Mortazavi***

Date of Received: 2016/07/18
Date of Accepted: 2017/08/13

Labor is exchanged in different contracts in Imami jurisprudence. One of these contracts that exchanging labor is possible by it is sale contract. Possible of exchanging labor by sale contract in Imami jurisprudence is problem of this paper.

Purpose of this paper is gathering proofs of permit of exchanging labor in Imami jurisprudence and juridical explaining verdict of exchanging labor by sale contract

The explanation of the contracts that in Imamieh jurisprudence, in the form of which human benefit, that is, work, can be acquired by another, is very important in the economic and legal systems based on the Imams' jurisprudence; one of its most important effects is the determination of the nature and amount of the work of the worker. Domain of this article is researching likely reasons of selling labor and also researching views of Imami jurists about exchanging labor by sale contract.

In the last, after explaining likely reasons of selling labor and analyzing their implications, and gathering and reflection on views of Imami jurists, it was resulted that exchanging labor by sale is not permitted in Imami jurisprudence.

Keywords: Exchanging labor by sale, labor Factor, Sale contract.

* Assistant Professor of the Department of Fiqh and Islamic Law at Urmia University - jafarzadeh_siamak@yahoo.com

** Graduated from Urmia University By PhD Degree – (responsible author) - salman.mortazavi@isu.ac.ir

بیع کار در فقه امامیه

سیامک جعفرزاده*

سید سلمان مرتضوی**

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۵/۲۲

چکیده

کار در فقه امامیه در قالب عقود مختلف قابل معاوضه می‌باشد، یکی از عقود که ممکن است کار در قالب آن مبادله شود عقد بیع می‌باشد. امکان مبادله کار در ضمن عقد بیع در فقه امامیه مسأله این مقاله می‌باشد. هدف این تحقیق جمع‌آوری ادله جواز معاوضه کار در فقه امامیه و تبیین فقهی حکم معاوضه کار در قالب عقد بیع می‌باشد. تبیین عقود که در فقه امامیه در قالب آنها منفعت انسان، یعنی کار، می‌تواند به دیگری تملیک شود اهمیت بسیار مهمی در نظام‌های اقتصادی و حقوقی مبتنی بر فقه امامیه دارد؛ یکی از اثرات پر اهمیت آن مشخص شدن ماهیت و مقدار مابه‌ازای کار عامل کار می‌باشد. دامنه این تحقیق، پژوهش ادله‌ای است که احتمالاً دلالت بر جواز بیع کار دارند و همچنین تأمل در آرای فقهای امامیه درباره معاوضه کار در قالب عقد بیع می‌باشد.

در نهایت، پس از تبیین ادله‌ای ممکن بر جواز معاوضه کار در عقد بیع و واکاوی دلالت آن‌ها بر مسئله مقاله و جمع‌آوری و تأمل در دیدگاه‌های فقهای امامیه عدم جواز کار در قالب عقد بیع مبتنی بر فقه امامیه نتیجه‌گیری شد.

واژگان کلیدی

بیع کار، معاوضه کار، عامل کار، عقد بیع.

* استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه

jafarzadeh_siamak@yahoo.com

** فارغ التحصیل دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه - نویسنده مسئول

salman.mortazavi@gmail.com

مقدمه

مابه‌ازاء و عوض کار یکی از مباحث بسیار مهم دو علم اقتصاد و حقوق عمومی می‌باشد که از گذشته تا حال مورد تتبع دانشمندان بوده است. این مسئله در علم اقتصاد در مبحث نظام‌های اقتصادی و مبحث توزیع پس از تولید و در علم حقوق عمومی در حقوق کار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

توزیع پس از تولید در علم اقتصاد بدین معناست که پس‌ازاینکه عوامل تولید، کالا یا خدمتی را تولید کردند سود حاصله از این فعالیت به چه نحو بین آن عوامل که یکی از آن‌ها عامل کار می‌باشد، تقسیم می‌شود. در نظام سرمایه‌داری، به علت اینکه ارزش در این نظام سرمایه می‌باشد، همه سود حاصله از فعالیت تولیدی به صاحب سرمایه تعلق دارد و به کارگر تنها اجرت پرداخت می‌شود. تعلق همه سود به صاحب سرمایه باعث شکاف عمیق اقتصادی بین عامل کار و عامل سرمایه شد که به بحران‌هایی در جوامع سرمایه‌داری منجر شد. در نتیجه این بحران‌ها به تدریج نظام مارکسیسم با ادعای حل آن‌ها رخ نمود. در نظام مارکسیسم که برخلاف نظام سرمایه‌داری ارزش، کار محسوب می‌شود، سود حاصل از فعالیت تولیدی به نسبت کار، بین عوامل توزیع می‌شود و ارزش سرمایه نیز برحسب مقدار کار محتوی در آن محاسبه می‌شود (ژید و ریست، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۲۰). از سویی دیگر در حقوق کار مزد عامل کار مهم‌ترین مسئله می‌باشد به طوری که به اعتقاد برخی از حقوق‌دانان کار، مزد کارگر کلید قانون کار هر کشوری محسوب می‌شود و بقیه مسائل قانون کار حور این محور تبیین می‌شوند (عراقی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۰۵).

بنابراین مقدار و ماهیت عوض کار انسان از اساسی‌ترین مسائل در علم اقتصاد و حقوق می‌باشد و مشخص شدن آن برای تبیین مکانیسم توزیع سود پس از تولید و تعیین مزد عامل کار در هر نظام اقتصادی و حقوقی پراهمیت‌ترین مسئله می‌باشد.

در فقه امامیه برای پی بردن به عوض کار و بالتبع تبیین مزد عامل کار، قالب انتقال کار از کارگر به دیگری نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. در این مذهب ماهیت و میزان مزد کارگر برحسب عقدی که به‌موجب آن، کار کارگر انتقال داده می‌شود، محاسبه می‌شود. مثلاً عامل کار در عقد مزارعه در مقابل کارش مقداری مشاع از سود حاصل از عمل زراعت تصاحب می‌کند. پس برای پی بردن به میزان و ماهیت مزد عامل کار در فقه امامیه، باید عقود را که کار در قالب آن‌ها می‌تواند منتقل شود مورد واکاوی قرار داد. یکی از این عقود که ممکن است کار انسان در قالب آن مورد معاوضه قرار گیرد عقد بیع می‌باشد. در این مقاله معاوضه کار انسان در قالب عقد بیع به‌عنوان مبیع که جواز و یا عدم جواز آن سهمی به سزا در تعیین مزد کارگر دارد، مورد پژوهش قرار می‌گیرد. به همین خاطر علل و همچنین موانع معاوضه کار انسان به‌عنوان مبیع با تتبع در آرای فقهای امامیه آورده و مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۱. تعریف بیع

در این مبحث به تعریف بیع در لغت و اصطلاح فقهای امامیه پرداخته می‌شود و ضمن بیان اقوال لغت‌شناسان و فقها به مبیع واقع‌شدن کار مطابق با معانی لغوی و تعاریف فقهی بیع پرداخته می‌شود.

۱-۱. بیع در لغت

عده‌ای از لغت‌شناسان لغت بیع را از کلمات اضداد دانسته‌اند که بر دو معنای متضاد باهم اطلاق می‌شود؛ یعنی اینکه بیع هم به معنای فروختن و هم به معنای خریدن به کار می‌رود. از جمله این افراد می‌توان به زبیدی واسطی (واسطی، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۳۳)، خلیل ابن احمد فراهیدی (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۶۵)، جوهری (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۱۸۹) و احمد بن فارس (احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۲۷) اشاره کرد.

عده‌ای دیگر از این معنا عبور کردند و تعریفی لغوی از بیع ارائه کردند؛ حمیری بیع را به معنای ایجاب و قبول دانسته است و ادامه داده است که‌ای بسا خریدن، بیع نامیده شود (حمیری، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۶۸۶). فیومی بیع را به معنای مبادله مالی به مالی دیگر دانسته است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۶۹). اما طریحی بیع را عبارت از اعطاء مثنی و اخذ ثمن دانسته است (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۳۰۳).

مصطفوی درباره معنای بیع نوشته است؛ اصل در آن عبارت است از معاقد و مبادله مالی به مال دیگر، به معنای معامله واقع شده بین بایع و مشتری، است. جز اینکه از آن جهت که بایع آغازگر معامله است و مبادله اولاً از جانب او محقق شده است، پس وی به اطلاق اولی بایع بر او، به معنای معاهد و معامل، اولاست و اما اطلاق بر مشتری، به اعتبار اینکه او طرف دیگر معامله است و همچنین معاهد است، به اعتبار ثانوی است (مصطفوی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۳۶۳).

آنچه از بیان معنای لغوی بیع مدنظر است این است که ببینیم مطابق با این معانی لغوی، کار می‌تواند مبیع قرار گیرد یا نه؟ در معنای دسته اول لغت‌شناسان، تنها به معنی بیع اشاره شده و به مبیع و ثمن پرداخته نشده است؛ بنابراین به ما در این باره کمکی نمی‌کند.

اما درباره معنای دسته دوم از بیع، دو تعریف این دسته از لغت‌شناسان نیز درباره موضوع مورد بحث ساکت است، زیرا در آن‌ها بیع به ایجاب و قبول، اعطاء مثنی و اخذ ثمن تعریف شده است که گویای ماهیت مبیع نیستند؛ بنابراین این دو معنا نیز کمکی نمی‌کند. اما دو تعریف دیگر که در آن‌ها بیع به مبادله مالی به مال دیگر تعریف شده است؛ در این تعاریف مبیع و ثمن هر دو مال محسوب شده است. مال نیز در اینجا به معنای عین است و از آنجایی که کار انسان عین شمرده نمی‌شود مال نیز محسوب نمی‌شود؛ بنابراین نمی‌تواند مبیع قرار گیرد. پس مطابق با این تعاریف لغوی از بیع، کار نمی‌تواند مبیع قرار گیرد. پس مبادله آن در قالب بیع به‌عنوان مبیع درست نیست.

۱-۲. بیع در فقه

فقها در تعریف بیع اختلاف دیدگاه دارند که تعاریف آنها را می‌توان در چند دسته جمع‌آوری کرد که در زیر آورده می‌شود و بیع کار مطابق با آنها تبیین می‌شود.

۱-۲-۱. تعریف شیخ طوسی

شیخ طوسی علی‌رغم اینکه در دو کتاب النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی و الخلاف به تعریف بیع نپرداخت ولی در کتاب المبسوط فی فقه الامامیه، بیع را عبارت دانسته است؛ از انتقال عین مملوک از شخصی به دیگری در مقابل عوضی مقدر بر وجه تراضی (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۶). ایشان در ادامه آن را عبارت از سه قسم می‌داند، بیع عین دیده‌شده، بیع عین موصوف در ذمه و بیع خیار رؤیت (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۷۶). عده‌ای دیگر از فقها نیز همین تعریف را پذیرفتند که از جمله آنها می‌توان به ابن ادریس حلی (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۴۰)، علامه حلی در کتب تذکره الفقهاء (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۵)، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۶) و تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۷۵) اشاره کرد.

ابن حمزه طوسی به تعریف فوق کلمه عقد را افزود و بیع را عقد بر انتقال عین مملوک از شخصی به دیگری در مقابل عوضی مقدر بر وجه تراضی دانسته است (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۳۶). علامه حلی در مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۵۱) این تعریف را بر تعریف شیخ طوسی ترجیح داده است.

۱-۲-۲. تعریف محقق

محقق حلی در دو کتاب المختصر النافع فی فقه الامامیه (محقق حلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۱۸) و شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷)،

بیع را عبارت دانسته است از ایجاب و قبولی که با آنها، عین مملوک از مالکش به دیگری در مقابل عوضی مشخص، انتقال یابد.

شهید اول در الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹۱) و اللعنة الدمشقیة فی فقه الإمامیة (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۱۰۴)، فاضل مقداد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۳)، شهید ثانی در مسالک الافهام فی تنقیح شرایع الاسلام (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۴۵) و الروضة البهیة فی شرح اللعنة الدمشقیة (شهید ثانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۷۵)، شیخ نجفی (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۲۰۹) و سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۲۴۱) نیز این تعریف را پذیرفتند.

۱-۲-۳. تعریف محقق کرکی

محقق کرکی بیع را نقل ملک از مالک به دیگری با صیغه‌ای مخصوص دانسته است و تعریف بیع به انتقال را نپذیرفته است و انتقال را اثر بیع صحیح می‌داند نه خود بیع. ایشان در این مورد نوشته است؛ بیع فعل است پس چگونه می‌تواند انتقال باشد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۵۵).

۱-۲-۴. تعریف شیخ انصاری

تعریف آخر برای عقد بیع تعریف شیخ انصاری است. ایشان بیع را به انشاء تملیک عین در مقابل مال تعریف کرده است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۱). شیخ انصاری در ادامه می‌افزاید؛ ظاهر اختصاص مبیع به عین است پس عقد بیع معاوضه منافع به غیر را شامل نمی‌شود. بر همین مطلب اصطلاح فقها در بیع استقرار یافت و بیع را مختص نقل اعیان دانستند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۱).

بعد از ذکر تعاریف فقهای امامیه از عقد بیع به تبیین تطبیق بیع کار بر این تعاریف و معاوضه کار انسان در قالب عقد بیع می‌پردازیم.

در تعریف اول بیع انتقال عین مملوک از شخصی به دیگری است. در این تعریف مبیع عین شمرده شده است در حالی که کار عین نیست بلکه منفعت انسان است؛ بنابراین تعریف، بیع کار در مقابل عوضی دیگر درست نیست.

اما در تعریف دوم بیع ایجاب و قبولی دانسته شد که با آن عین مملوک از مالک به دیگری منتقل می‌شود. در این تعریف نیز دقیقاً همانند تعریف اول مبیع عین محسوب شده است؛ بنابراین منافع از جمله کار انسان نمی‌تواند مبیع قرار گیرد.

در تعریف محقق کرکی نیز که بیع به نقل ملک بیان شده است، مبیع ملک دانسته شده است مطابق با این تعریف کار می‌تواند مبیع قرار گیرد و در نتیجه بیع کار درست است؛ زیرا کار انسان ملک اوست و بیع کار نقل ملک نیز محسوب می‌شود پس بیع آن اشکالی ندارد.

ولی ایشان نیز بعد از تعریف بیع، بیع منافع را نپذیرفتند (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۵۵)؛ بنابراین صحیح ندانستن بیع منافع قرینه بر این است که مراد وی از ملک در مقابل منافع است. پس مطابق با نظر ایشان نیز بیع کار انسان صحیح نمی‌باشد.

اما مطابق با تعریف آخر، شیخ انصاری در این تعریف بیع را انشاء تملیک عین دانسته‌اند. در این تعریف نیز مبیع عین شمرده شده است. پس اگر این تعریف را بپذیریم باز هم کار را نمی‌توان مبیع قرار داد.

بنا بر توضیح بالا از آنجایی که مطابق با همه تعاریف فقها عقد بیع مربوط به انتقال مالکیت اعیان است. انتقال منافع در قالب آن صحیح نیست. کار انسان نیز منفعت انسان است. پس نمی‌توان کار انسان را به عنوان مبیع در قالب عقد بیع مورد معامله قرار داد.

۲. اخبار بیع منافع

روایاتی از ائمه وارد شده است که مطابق با دلالت آن‌ها برخی منافع را می‌توان مورد بیع قرار داد. اگرچه این اخبار که چهار دسته می‌باشند، در مورد موضوع مورد بحث

توسط فقها مورد بررسی فقهی قرار نگرفته‌اند، ولی در زیر به بررسی دلالت و شمولیت آن‌ها نسبت به بیع کار پرداخته می‌شود.

۲-۱. اخبار بیع خدمت مدبر

اولین دسته از روایات بیع منافع، روایاتی است که از آن‌ها جواز بیع خدمت عبد استفاده می‌شود. ممکن است این دسته روایات بر جواز بیع کار انسان مورد استدلال واقع شوند. به همین خاطر آن‌ها را در زیر بیان و مورد بررسی قرار می‌دهیم و مقدار دلالت آن‌ها را بر موضوع تبیین می‌کنیم:

- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن رجل يعتق جاريتة عن دبر، أ يطمئنها إن شاء أو ينكحها أو يبيع خدمتها حياته؟ فقال: أي ذلك شاء فعل (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۱۱۹).

یعنی؛ از مردی که کنیزش را به صورت تدبیر آزاد کرد سؤال شد که آیا وی می‌تواند تا زمانی که زنده می‌باشد با کنیز وطی کند... یا خدمات کنیز را بفروشد؟ امام جواب دادند؛ هر کدام را که خواست می‌تواند انجام دهد.

- سألت أبا عبد الله عن العبد و الامه يعتقان عن دبر؟ فقال: لمولاه أن يكاتبه إن شاء و ليس له أن يبيعه إلا أن يشاء العبد أن يبيعه قدر حياته و له أن يأخذ ماله إن كان له مال (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۱۲۰).

یعنی؛ از اباعبدالله درباره عبد و کنیزی که بعد از وفات مولایشان آزاد می‌شوند سؤال شد؟ حضرت پاسخ دادند؛ ... مولایشان نمی‌تواند آن‌ها را بفروشد مگر اینکه عبد راضی باشد که مولایش وی را به اندازه حیاتش بفروشد....

- سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل أعتق جاريتة له عن دبر في حياته؟ قال؛ إن أراد بيعها باع خدمتها في حياته فإذا مات أعتقت الجارية و إن ولدت أولادا فهم بمنزلتها (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۱۲۰).

یعنی؛ از اباعبدالله از مردی که کنیزش را بعد از مرگش آزاد کرد سؤال پرسیده شد؟ امام فرمود: اگر مولا قصد بیع کنیز را دارد خدمات کنیز را در زمان حیات خود بفروشد...

- عن علی علیه السلام قال: باع رسول الله ص خدومه المدبر و لم یبع رقبتہ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۱۲۰).

یعنی؛ از حضرت علی نقل شده است که رسول خدا خدمات عبد مدبرش را فروخت و...

در این روایات سائل درباره خدمت عبد و کنیز از معصوم سؤال پرسیده است معصوم به صراحت به جواز بیع خدمت عبد و جاریه حکم داده است. و نیز در روایت آخر بیان شده است که رسول الله خدمت عبد مدبر را فروخته است، بدون اینکه رقیبت عبد را فروخته باشد. پس این روایات بر جواز بیع کار عبد دلالت دارند. پس می توان کار انسان را به عنوان مبیع در عقد بیع مورد معامله قرار داد.

البته بر دلالت این روایات بر جواز بیع کار انسان می توان اشکالاتی وارد کرد، از جمله: الف. در همه روایات بالا، آنچه مورد بیع واقع شده است کار عبد و کنیزی می باشد که مورد تدبیر واقع شده اند و بعد از وفات مولا آزاد می شوند. چنانچه در روایت آخر تصریح شده است که پیامبر خدمت عبد مدبر را فروخت. ولی درباره جواز خدمت و کار همه عبدها و امهها حکمی داده نشده است. پس این روایات تنها دال بر جواز بیع کار عبد و امه های مورد تدبیر هستند و دال بر جواز بیع کار همه عبدها نیستند تا چه رسد به جواز بیع کار همه انسانها.

ب. اگر از اشکال بالا صرف نظر کنیم و دلالت اخبار بالا را بر جواز بیع همه عبدها قبول کنیم، اشکال دیگری بر دلالت آنها مطرح است و آن این است که این روایات تنها مخصوص بیع خدمت عبد هستند ولی درباره جواز یا عدم جواز بیع کار انسان آزاد که مورد بحث می باشد ساکت است و حکمی نداده است؛ بنابراین از روایات بالا نمی توان جواز بیع کار انسان را استفاده کرد. مگر با نوعی قیاس عبد به انسان؛

بدین‌صورت که بگوییم وقتی منفعت و کار عبد مورد بیع واقع می‌شود به خاطر این است که انسان است و انسان حر نیز انسان است پس کار انسان نیز به استناد این روایات قابل مباحه می‌باشد. ولی این قیاس مع‌الفارق است عبد با انسان حر تفاوت‌های اساسی زیادی در باب احکام شرعی دارد و علت چنین احکامی تعبد و اراده شارع می‌باشد نه انسان بودن وی، والا اگر ملاک انسان بودن باشد، هیچ فرقی بین وی و انسان‌های حر نباید می‌بود در صورتی که تفاوت‌های زیادی بین عبد و حر در احکام شرعی وجود دارد.

بنا بر توضیحات بالا نمی‌توان برای جواز بیع کار به روایات بالا متمسک شد.

۲-۲. بیع سکنای دار

روایتی وارد شده است که در آن منفعت خانه مورد بیع واقع می‌شود، ممکن است این روایت نیز برای جواز بیع کار مورد استناد واقع شود. این روایت در زیر آورده می‌شود و استناد به آن بر مدعا مورد تأمل واقع می‌شود؛

- عن عبد صالح قال: سألته عن رجل فی یده دار لیست له و لم تزل فی یده و ید آبائه من قبله قد أعلمه من مضمی من آبائه لیست لهم و لا یدرون لمن هی فیبیعها و یاخذ ثمنها؟ قال؛ ما أحب أن یبیع ما لیس له. قلت؛ فأنه لیس یعرف صاحبها و لا یدری لمن هی و لا أظنه یجیء لها رب أبدا؟ قال؛ ما أحب أن یبیع ما لیس له. قلت: فیبیع سکنها أو مکانها فی یده، فیقول أبیعک سکنای و تکون فی یدک کما هی فی یدی؟ قال؛ نعم بیعها علی هذا (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۳۵).

یعنی؛ از فردی سؤال کردم که خانه‌ای در دستش می‌باشد که مال خودش نیست ... و نمی‌داند مال کیست، آیا آن را بفروشد و ثمنش را بگیرد؟ امام فرمودند؛ دوست ندارم چیزی را که مال خودش نیست بفروشد. گفتم: پس سکونتش یا جایش را که در

دستش است بفروشد، پس بگوید سکونتش را به تو فروختم و در تصرف باشد چنانچه در تصرف من بود؟ فرمود؛ بله به همین صورت آن را بفروشد. استدلال به این روایت بدین صورت است که در آن منفعت یک خانه، یعنی سکناى آن، به عنوان مبیع در عقد بیع واقع شده است و جایز شمرده شد، کار انسان نیز منفعت انسان است. پس همان طور که بیع منفعت خانه جایز است بیع منفعت انسان، یعنی کار وی، نیز جایز است.

به دلالت این حدیث می توان این اشکال را وارد کرد که مورد این روایت، خانه‌ای است که مالک آن مشخص نیست و موجر مالک آن نمی باشد و به همین خاطر امام بیع خود خانه را جایز ندانسته است و سؤال سائل نیز ابتدا از بیع خانه بود نه بیع منفعت آن. پس چون بیع خانه مجهول المالك جایز نبود و بدون مستأجر ممکن است خراب شود و به خاطر جلوگیری از خرابی امام بیع سکناى آن را جایز دانسته است.

ولی ممکن است در جواب این اشکال گفته شود از کجا معلوم است که علت جواز بیع سکناى آن عدم جواز بیع آن و امکان خرابی آن می باشد. در خود روایت به این تصریح نشده است. عدم جواز بیع یک عین ربطی به جواز بیع منفعت آن ندارد و یا حداقل در مورد روایت ربطی بین این دو وجود ندارد. فرضاً که بین این دو ربط وجود داشته باشد، ولی امام می توانست از عبارت اجاره درباره معامله منافع آن استفاده کنند. ولی عبارت بیع به کار بردند. این کاربرد عبارت بیع درباره منافع ظهور در جواز بیع منافع عین می باشد و کار نیز منفعت انسان است پس جایز است که مبیع واقع شود.

ولی ممکن است در پاسخ به این جواب گفته شود که به خاطر اینکه قبل از بیع سکناى خانه، صحبت از بیع خانه بود و سؤال سائل نیز در ابتدا از بیع خانه بود به همین دلیل از تعبیر بیع سکناى خانه استفاده شده است و این کاربرد مسامحه در تعبیر است. چنانچه برخی نیز این کاربرد را حمل بر مسامحه کرده اند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۱).

ولی با صرف‌نظر از این اشکال، حکم روایت مورد بحث، مبنی بر جواز بیع منفعت خانه، مختص به مورد خاصی می‌باشد و نمی‌توان از آن قاعده کلی جواز بیع منافع عین و در نتیجه جواز بیع کار انسان را نتیجه گرفت؛ زیرا از چند جهت تخصیص خورده است بدین صورت که اولاً؛ مربوط به سکناى خانه است و ثانیاً؛ مربوط به سکناى همه خانه‌ها نیست بلکه مخصوص سکناى خانه مجهول‌المالک است که بیع آن ممکن نیست؛ بنابراین این روایت نیز دلالتی بر جواز بیع کار انسان ندارد.

۲-۳. اخبار بیع و شراء ارض خراجیه

سومین دسته از روایاتی که احتمال دلالت آن‌ها بر جواز مبيع واقع شدن کار انسان می‌رود، روایات مربوط به خرید و فروش اراضی خراجیه می‌باشد که در زیر ابتدا آن‌ها را بیان و سپس به واکاوی دلالت آن‌ها بر جواز و یا عدم جواز بیع کار پرداخته می‌شود؛ عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال: سألت عن شراء أرض أهل الذمه؟ فقال: لا بأس بها فتكون إذا كان ذلك بمنزلتهم تؤدى عنها كما يؤدون (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۷۰).

یعنی از ابی جعفر درباره خریدن زمین اهل ذمه پرسیده شد؟ ایشان پاسخ دادند؛ اشکالی ندارد...

- سألت أبا عبد الله عن شراء الأرض من أرض الخراج فكَرَّهه و قال: إنَّما أرض الخراج للمسلمين. فقالوا له: فإنَّه يشتريها الرجل و عليه خراجها؟ فقال، لا بأس إلا أن يستحيى من عيب ذلك (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۷۰).

یعنی؛ از اباعبد الله درباره خریدن زمین از زمین‌های خراج پرسیده شد پس حضرت آن را ناپسند دانست و فرمود اراضی خراج از آن همه مسلمانان می‌باشد. پس به ایشان گفتند؛ اگر مردی آن را بخرد و خود خراج بدهد چطور؟ فرمودند؛ اشکالی ندارد... .

- رفع الی امیر المؤمنین رجل مسلم اشتری أرضاً من أراضی الخراج؟ فقال أمیر المؤمنین؛ له ما لنا و علیه ما علینا مسلماً کان أو کافراً له ما لأهل الله و علیه ما علیهم (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۵۷).

یعنی؛ مردی که زمینی از زمینهای خراج خرید پیش امیرالمؤمنین اقامه دعوا کرد؟ حضرت فرمودند؛ هر حقی که ما از این زمینها دارم او هم دارد و هر تکلیفی که ما داریم وی نیز دارد چه مسلمان باشد چه کافر....

کیفیت استدلال با روایات مذکور بر مسئله مورد بحث بدین صورت است که در این روایات زمین در مقابل سهمی از محصول واگذار شده است و فرد عامل در مقابل دریافت سهمی از منفعت و محصول زمین بر روی آن کار می کند. در واقع در مورد این روایات مزارعه و مساقاتی بین عامل و مالک واقع شده است که از آن با الفاظ بیع یاد شده است و به خرید زمین تعبیر شده است. و از آنجاکه ملکیت خود زمین مورد معامله واقع نشده است بلکه محصول آن واگذار شده است، پس از واگذاری منفعت زمین در مقابل سهمی از آن تعبیر به خرید و فروش شده است؛ بنابراین بیع منفعت جایز است. پس بیع کار نیز جایز است.

بر این استدلال می توان چنین خدشه وارد کرد که در این روایات اصلاً مورد عقد بیع منافع زمین نمی باشد بلکه روایات ظاهر در وقوع عقد بیع بر روی خود اراضی هستند و از واگذاری زمین تعبیر به شراء و خرید شده است. ولی باید دانست که روایات بالا در مورد اراضی هستند که به اصطلاح مفتوحه عنوه هستند و مسلمانان آنها را با جنگ تصرف کرده اند و چنین زمینهایی متعلق به همه مسلمین هستند و خرید و فروش آنها جایز نیست؛ بنابراین در تعبیر خرید و فروش از آنها مبیع خود اراضی نیست، بلکه منافع آنها می باشد.

ولی با صرف نظر از این ایراد، اشکال دیگری مانع از تمسک به آنها می شود؛ بدین ترتیب که روایات دیگری داریم که دلالت بر این مطلب دارند که منظور از عقد

منعقد شده در روایات بالا، مزارعه یا مساقات است. بدین دلیل که در این روایات تصریح می‌کند که پیامبر خیبر را به اهلس برای کار بر روی آن واگذار کرده است و ما روایات زیادی در باب مزارعه و مساقات درباره این واگذاری داریم که شاهد بر این مطلب هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قالب دو عقد مزارعه و مساقات این اراضی را واگذار کرده است. این روایات شاهد بر روایات مذکور هستند که منظور از شراء اراضی خراجیه، مزارعه و مساقات بر روی آنها می‌باشد و نه بیع منافع آنها. از جمله روایات باب مزارعه و مساقات روایات زیر می‌باشد:

- سمعت أبا عبدالله يقول إنَّ النبيَ لَمَّا افْتَتَحَ خَيْبَرَ تَرَكَهَا فِي أَيْدِيهِمْ عَلَى النِّصْفِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۴۰).

یعنی؛ وقتی پیامبر خیبر را فتح کرد آن را در مقابل نصف محصولش در تصرف یهودیان رها کرد.

- أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَعْطَى خَيْبَرَ بِالنِّصْفِ أَرْضَهَا وَنَخْلَهَا (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۴۰ و ۴۱).

یعنی؛ پیامبر زمین و نخل‌های خیبر را در مقابل نصف محصولش در تصرف یهودیان قرار داد.

بنابراین منظور از واگذاری اراضی در روایات بالا عقود مزارعه و مساقات می‌باشد. پس این روایات نیز دال بر جواز بیع کار نیستند.

۲-۴. اخبار بیع ثمار

دسته دیگر از روایات که ممکن است بر جواز بیع کار دلالت کنند روایات دال بر جواز بیع میوه درختان می‌باشد. در زیر برخی از آنها ذکر و سپس به تطبیق آنها بر مسئله پرداخته می‌شود.

عده‌ای از این روایات بر کراهت بیع ثمار قبل از بدو صلاح و عدم حرمت آن در آن هنگام بعد از ظاهر شدن میوه دلالت می‌کنند. همانند روایات زیر:

- قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل اشترى ثمرة نخل سنتين أو ثلاثا و ليس في الأرض غير ذلك النخل؟ قال؛ لا يصلح إلا سنه و لا تشتريه حتى يبين صلاحه. قال: و بلغني أنه قال في ثمر الشجر؛ لا بأس بشرائه إذا صلحت ثمرته. فقیل له: و ما صلاح ثمرته؟ فقال؛ إذا عقد بعد سقوط ورده (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۲۱۵).

یعنی؛ از ابا عبدالله درباره مردی که میوه نخلستانی را دو یا سه سال می‌خرد و در زمین نخلی غیر از این نخل‌ها وجود ندارد سؤال پرسیدم؟ فرمودند؛ صلاح نیست مگر خرید میوه یک سال و میوه یک سال را نمی‌خرد مگر اینکه صلاحش ظاهر شود؛ و همچنین به من رسید که حضرت درباره میوه درخت فرمودند؛ اشکالی در خریدن میوه درخت زمانی که میوه درخت صالح شد نیست و گفته شد صلاح میوه چیست؟ فرمودند؛ هنگامی است که بعد از افتادن گل میوه، میوه‌اش شکل گرفت.

- بإسناده متصل إلى النبي؛ أنه نهى عن المخاضرة و هو أن تبتاع الثمار قبل أن يبدو صلاحها و هي خضر بعد و يدخل في المخاضرة أيضا بيع الرطاب و البقول و أشباهها و نهى عن بيع الثمر قبل أن يزهر و زهوه أن يحمر أو يصفر (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۲۱۵).

یعنی؛ پیامبر از مخاضره یعنی فروش میوه‌ها قبل از ظاهر شدن صلاحشان نهی کردند ... و از بیع میوه قبل از زهو شدن، یعنی قرمز یا زرد یا ... شدن، نهی کردند.

عده‌ای دیگر از این دسته روایات، برخلاف احادیث مذکور بالا، بر عدم جواز بیع میوه قبل از بدو صلاح، هر چند بعد از ظهور، دلالت می‌کنند. مثل روایت زیر:

- عن سماعة قال؛ سألته عن بيع الثمره هل يصلح شراؤها قبل أن يخرج طلعها؟ فقال؛ لا إلا أن يشتري معها شينا غيرها رطبة أو بقلا، فيقول أشتري منك هذه

الرطبۃ و هذا النخل و هذا الشجر بكذا و كذا فإن لم تخرج الثمرۃ كان رأس مال المشتري في الرطبۃ و البقل... (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ص ۲۱۹).

یعنی؛ از بیع میوه سؤال پرسیدم که آیا خریدنش قبل از خروج شکوفه‌اش جایز است؟ فرمودند خیر، مگر اینکه با آن چیزی دیگر مثل خرما خریده شود... .

همان‌طور که گذشت روایات بیع ثمار دو دسته‌اند؛ دسته‌ای از آن‌ها بیع ثمار را قبل از بدو صلاح و بعد از ظهور جایز و مکروه می‌دانند. درحالی‌که قسم دوم بیع میوه را قبل از بدو صلاح، هرچند که بعد از ظاهر شدن میوه روی درخت باشد، جایز نمی‌دانند. مگر اینکه در این هنگام میوه همراه با ضمیمه‌ای فروخته شود. در هر صورت هر دو قسم روایات بالا بر جواز بیع میوه هنگام پدیدار شدن صلاحیت میوه دلالت می‌کنند.

پس روایات بالا دال بر جواز بیع میوه پس از پدیدار شدن صلاحیت میوه می‌باشد و از معاوضه میوه در مقابل عوضی با لفظ بیع تعبیر شده است. درحالی‌که میوه منفعت درخت می‌باشد. بنابراین می‌توان منفعت انسان یعنی کار وی را نیز در قالب عقد بیع مورد معاوضه قرار داد. پس بیع کار نیز به علت روایات بالا جایز می‌باشد.

اما اشکالی که بر استدلال به دلالت احادیث بالا بر جواز بیع کار می‌توان وارد کرد این است که برخی منافع در برخی ایام از عین منفک محسوب می‌شوند و خودشان جدای از عین، مالی مستقل محسوب می‌شوند و می‌توان به‌طور مستقل از عینشان مورد معاوضه قرار گیرند. همانند گوساله و بره و بزغاله که پس از تولد می‌تواند مستقل از گاو و بز و گوسفند مورد بیع واقع شوند. میوه درختان نیز همین حالت را دارد و می‌تواند مستقل از عین درخت مورد بیع قرار گیرد. زیرا عین و مال محسوب می‌شود و در معامله بین طرفین به عنوان منفعت درخت محسوب نمی‌شود. بلکه به‌عنوان مال مستقلی مورد بیع واقع می‌شود.

عرف نیز چنین منافعی را عین مستقل محسوب می‌کند. برخلاف دیگر حقوق و منافع مثل حق حضانت، حق شفعه، حق اولویت و کار انسان که جدای از مورد و موضوع آن‌ها عین و مال مستقلی در عرف محسوب نمی‌شوند.

اشکال دیگر آن است که اگر هم میوه به‌عنوان منفعت درخت محسوب شود و باینکه منفعت است مورد بیع واقع شود، به علت روایات زیادی است که وارد شده است و برخی از آن‌ها در بالا ذکر شد. درحالی‌که در مورد منافع دیگر از جمله کار انسان روایتی دال بر جواز بیع آن نقل نشده است. شاید میوه خصوصیتی داشته باشد که در این‌همه روایت بیع آن جایز دانسته شده است و کار انسان آن خصوصیت را نداشته باشد پس قیاس این دو مع‌الفارق می‌باشد و صرف اینکه هر دو منفعت می‌باشند نمی‌توان حکم یکی را بر دیگری بار کرد.

بنا بر آنچه گذشت هیچ‌یک از چهار دسته روایت ذکر شده دلالت صریح و ظاهری بر جواز بیع کار انسان ندارند. بلکه موارد برخی از آن‌ها عقود دیگری غیر از بیع، یعنی مزارعه و مساقات، می‌باشد و در برخی موارد نیز تعبیر بیع از انتقال منافع در آن‌ها مسامحه‌ای می‌باشد و مراد اجاره می‌باشد و اگر هم مسامحه‌ای نباشد قابل‌تعمیم به دیگر منافع از جمله بیع کار نمی‌باشد.

۳. مالیت داشتن کار انسان

در فقه امامیه یکی از شرایط عقد بیع این است که هرکدام از دو عوض، یعنی ثمن و مثن، مالیت داشته باشد؛ زیرا بیع در لغت، مبادله مالی در مقابل مالی دیگر است (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۹)؛ بنابراین شرط است که ثمن و مبیع در هنگام انعقاد عقد بیع مال محسوب شوند. اما آیا کار انسان مال محسوب می‌شود یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت باشد از جهت این شرط منعی برای مبیع قرار گرفتن آن و در نتیجه معاوضه آن در قالب

عقد بیع وجود ندارد. برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم منظور از مالیت در اندیشه فقهای امامیه چیست؟

شیخ انصاری درباره شرط مالیت می‌نویسد؛ با این شرط از هر آنچه منفعت مقصوده عقلایی و منفعت حلال شرعی نداشته باشد، احتراز جستند؛ زیرا هر آنچه منفعت مقصوده عقلایی نداشته باشد از جهت عرف مال محسوب نمی‌شود، مثل کرم. پس عرفاً سلب مصرف و نفی فایده از آن صحیح می‌باشد و آنچه شرعاً حلال نباشد به لحاظ شرعی مال نیست، مثل خمر و خنزیر (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۹).

فقهای امامیه این عدم انتفاع و سلب مصرف را به لحاظ مستند آن به اقسامی تقسیم کردند. قسم اول، عدم انتفاعی است که مستند به خست یعنی پستی شیء باشد، مثل حشرات. قسم دوم، عدم انتفاعی است که مستند به قلت شیء باشد، مثل دانه گندم. فقهای امامیه قسم دوم را مال محسوب نکردند به همین خاطر آن را قابل معاوضه در عقود معاوضی نمی‌دانند، درحالی‌که آن را قابل تملک می‌دانند (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۹۰؛ عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۸)؛ لذا غضب آن اجماعاً صحیح نیست (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۹) و در صورت غضب فقها قائل به رد مثل آن هستند (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۹۰). علامه حلی در کتاب تذکره الفقهاء قائل شده است که اگر شیء اندک غضب شده تلف شود غاصب ضامن نیست؛ زیرا شیء اندک مثل یک حبه گندم مالیت ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۵). البته تعداد زیادی از متأخرین وی از جمله محقق کرکی (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۹۰)، حسینی عاملی (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۸) و شیخ نجفی (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۳۴۷) بر این فتوا اعتراض کردند و رد مثل آن را واجب دانستند.

آنچه از واکاوی دیدگاه فقهای امامیه درباره شرط مالیت عوضین در عقد بیع استنباط می‌شود این است که مالیت دو ویژگی مهم دارد و هر چیزی که این دو ویژگی را داشته باشد مال محسوب می‌شود و در صورت دارا بودن شروط دیگر عقد بیع می‌توان آن را

مبیع قرار داد. و آن دو ویژگی عبارت‌اند از اینکه؛ شیء منفعتی مقصود برای عقلا داشته باشد و دیگر اینکه شارع از تملک و معاوضه این منفعت مقصود عقلایی نهی نکرده باشد.

این دو ویژگی را تعداد زیادی از فقهای امامیه از جمله علامه حلی (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۵)، محقق کرکی (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۹۰)، محقق اول (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۰)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۶۷)، شهید اول (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۱۰۵)، شیخ نجفی (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۳۴۷)، حسینی عاملی (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۳، ص ۸)، سید علی طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۲۹)، سبزواری (سبزواری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۵۴) و... ذکر کردند.

شیخ انصاری در یک جمع‌بندی در کتاب مکاسب می‌نویسد؛ اولی این است که هر آنچه مالیت نداشتن آن از لحاظ عرفی محقق است، اشکال و اختلافی میان فقها در عدم جواز عوض بودن آن در بیع نیست؛ زیرا بیعی جز در ملک وجود ندارد و هر آنچه مالیت نداشتن آن در منظر عرف محرز نیست اگر اکل مال در مقابلش عرفاً اکل مال به باطل محسوب شود ظاهر فساد مقابله است و اگر باطل بودن اکل مال در مقابلش، در عرف محرز نبود، در این صورت اگر دلیلی از نص یا اجماع بر عدم جواز بیع آن ثابت شد پس جایز نیست و اگر چنین دلیلی نباشد رجوع به عمومات صحت بیع و تجارت و خصوص حدیث «و کل شیء یكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات، فكل ذلك حلال بیه...» (ابن اَبی شعبه، ۱۳۸۰، ص ۳۳۳) واجب است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۰).

بنا بر آنچه بالا ذکر شد مال شیئی است که منفعت مقصود عقلایی داشته باشد که توسط شارع نهی نشده باشد؛ بنابراین مال عینی می‌باشد که منفعتش دو ویژگی بیان‌شده را داشته باشند. پس مالیت داشتن شیء به منفعت آن بستگی دارد. اما مورد بحث یعنی کار انسان خود منفعت می‌باشد که یک عین، یعنی انسان، موجد آن می‌باشد. پس کار انسان

عین نیست تا مالیت داشته باشد یا نداشته باشد و بر اساس تعریف فقها از مالیت، بحث از مالیت داشتن کار انسان سالبه به انتفاء موضوع است؛ زیرا بحث مالیت فرع بر عین به معنای شیء بودن- و نه به معنای عین معین در مقابل کلی- است و کار انسان منفعت می‌باشد. و از آنجاکه فقهای امامیه مورد بیع واقع شدن شیئی را فرع بر مالیت آن قرار دادند و اینکه کار انسان مال نیست. پس کار انسان نمی‌تواند به‌عنوان مبیع مورد بیع واقع شود. به همین دلیل است که سید علی طباطبایی بر عدم جواز بیع چیزی که مالیت ندارد ادعای اجماع کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۲۹).

البته مالیت داشتن به وجود آورنده کار می‌تواند مطرح شد؛ یعنی اینکه مطرح شود که آیا انسان مالیت دارد یا نه؟ ولی انسان دو ویژگی مطرح شده برای مالیت را ندارد. به علت اینکه درست است که انسان منفعت مقصود عقلایی یعنی کار را داراست ولی از طرف شارع از معاوضه انسان نهی شده است و بیع انسان در فقه امامیه حرام می‌باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۰)؛ بنابراین در فقه امامیه نه تنها خود انسان مالیت ندارد بلکه کار وی نیز چون عین محسوب نمی‌شود بلکه منفعت است بحثی از مالیت داشتن آن مطرح نمی‌شود.

البته کار انسان ممکن است بعد از محقق شدن در خارج به شکل عین و کالایی دربیاید. در این صورت مالیت دارد و می‌توان آن را مورد خرید و فروش قرار داد. ولی باید توجه کرد که مورد بحث در اینجا عمل انسان قبل از ظهور در خارج می‌باشد و بحث مالیت داشتن کار انسان قبل از انجام آن می‌باشد.

البته فقهای امامیه نه تنها درباره مبیع واقع شدن کار انسان بلکه درباره عوض قرار گرفتن کار انسان به‌عنوان ثمن نیز شک و تردید دارند به همین دلیل است که شیخ انصاری حتی بعد از پذیرفتن اینکه منفعت نیز می‌تواند عوض و ثمن مبیع قرار گیرد، در مورد ثمن واقع شدن عمل حر می‌نویسد؛ و اما ثمن قرار گرفتن عمل حر، اگر بگوییم عمل قبل از معاوضه بر آن از اموال است و مال محسوب می‌شود اشکالی بر عوض بودن در

بیع بر آن نیست و الا در آن اشکال است زیرا احتمال دارد که عوضین در بیع قبل از معاوضه باید مال باشند. چنانچه تعریف بیع از کتاب مصباح بر آن دلالت داشت (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۸).

بنا بر آنچه گذشت کار انسان مالیت ندارد و از آنجاکه مبیع در عقد بیع باید مالیت داشته باشد، کار انسان را نمی توان در قالب بیع معاوضه کرد.

جمع بندی

بنا بر پژوهش بالا برای معاوضه کار انسان در قالب عقد بیع موانع تعریف عقد بیع و مالیت داشتن کار انسان متصور است که بنا بر آنچه گذشت روشن شد که مطابق با تعاریف فقها از بیع عقد، بیع مخصوص نقل اعیان می باشد و از آنجایی که کار انسان عین نیست و منفعت می باشد، معاوضه آن در قالب عقد بیع جایز نیست. اما درباره مالیت داشتن آن، بنا بر اینکه در اندیشه فقهای امامیه، مال، هر شیئی می باشد که دارای منفعت مقصوده عقلایی باشد که توسط شارع نهی نشده باشد، کار مالیت ندارد؛ زیرا مالیت فرع بر منفعت داشتن است در حالی که کار خودش منفعت می باشد.

اما ادله ای که ممکن است برای مبیع واقع شدن کار به ذهن آید چهار دسته روایت بود که عبارت بودند از؛ اخبار بیع خدمت عبد، اخبار بیع سکنای دار، اخبار بیع اراضی خراج و اخبار بیع ثمار؛ در این چهار دسته اخبار منافع برخی اعیان مورد بیع واقع شده است ولی از بررسی آنها در مقاله این نتیجه حاصل شد که بیع این منافع به علت این روایات و به خاطر خصوصیتی در آنها بوده است و در برخی از آنها نیز حمل بر مسامحه شد و دال بر جواز بیع کار نمی باشند.

لذا از آنجایی که بیع منافع و از جمله بیع کار خلاف اصل است، چون که در فقه امامیه بیع مخصوص نقل اعیان می باشد و عقد اجاره قالب نقل منافع می باشد و دلیلی خاص یا عام بر جواز بیع کار انسان در دست نیست پس بیع کار انسان جایز نمی باشد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

- ابن ابی شعبة، الحسن بن علی الحرانی (۱۳۸۰)، تحف العقول عن آل الرسول، نجف: المطبعة الحیدریة النجف، بی‌جا.
- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۰)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸)، الوسيلة إلى نيل الفضيلة، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ره، چاپ اول.
- احمد بن فارس، ابوالحسین (۱۴۰۴)، معجم مقائیس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دار العلم للملایین، چاپ اول.
- طباطبایی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، بیروت: دار الفکر المعاصر، چاپ اول.
- ژید، شارل و ریست، شارل (۱۳۸۰)، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجانی، تهران: دانشگاه تهران مؤسسه انتشارات و چاپ، چاپ چهارم.
- سبزواری، علی مؤمن قمی (۱۴۲۱)، جامع الخلاف و الوفاق، قم: زمینه سازان ظهور امام عصر علیه السلام، چاپ اول.

- شهيد اول، محمد بن مكى (١٤١٠)، اللعنة الدمشقية فى فقه الإمامية، بيروت: دار التراث - الدار الإسلامية، چاپ اول.
- شهيد اول، محمد بن مكى (١٤١٧)، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤١٢)، الروضة البهية فى شرح اللعنة الدمشقية (المحشى - سلطان العلماء)، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول.
- شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤١٣)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول.
- طريحي، فخرالدين (١٤١٦)، مجمع البحرين، تهران: كتابفروشى مرتضوى، چاپ سوم.
- طوسى، محمد بن حسن (١٣٨٧)، المبسوط فى فقه الإمامية، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم.
- طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٠)، النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ دوم.
- طوسى، محمد بن حسن (١٤٠٧)، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول.
- عاملى، سيد جواد بن محمد حسينى (١٤١٩)، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول.
- عراقى، عزت الله (١٣٨١)، حقوق كار، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول.
- علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى (١٤١٣)، قواعد الأحكام فى معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول.

- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۴)، تذکره الفقهاء، قم: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۰)، تحرير الأحكام الشریعة علی مذهب الإمامیة، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله سیوری (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، چاپ اول.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی‌تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات دار الرضی، چاپ اول.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، چاپ دوم.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸)، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة، چاپ ششم.
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز کتاب لترجمه و النشر، چاپ اول.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- واسطی، محب‌الدین (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول.